

این روح زنده است

بررسی اجمالی زندگی و اندیشه های

ماکسیم گورکی

دکتر محسن رهامی

انتشارات امید مهر

رهامی، محسن، ۱۳۵۶ -

این روح زنده است: بررسی اجمالی زندگی و اندیشه های ماکسیم گورکی / محسن
رهامی - سبزوار:

امید مهر، ۱۳۸۳ ۱۲۰ ص. ISBN:964-8605-23-8

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیفا ۱. داستان های فارسی - قرن ۱۴

۲. گورکی، ماکسیم، ۱۸۶۸-۱۹۳۶م - نقد و تفسیر.

الف عنوان. ب. عنوان: بررسی اجمالی زندگی و اندیشه های ماکسیم گورکی

۹ الف ۲۲۷/۰۷۵ PIR الف ۸۶۳/۶۲/۸۶۶

۱۳۸۳ کتابخانه ملی ایران ۴۰۶۶۳-۸۳م



انتشارات امید مهر

این روح زنده است

مؤلف: محسن رهامی

ناشر: امید مهر

طرح جلد: مصطفی عابد - روشنگر ناوی پور

صفحه آرای: محسن سنگ سفیدی

چاپ و صحافی: دقت

نوبت چاپ: اول

قیمت: ۱۱۰۰ تومان

شمارگان: ۲۲۰۰ جلد

شابک: ISBN:964-8605-23-8

سبزوار - پاساژ ارم - طبقه همکف - انتشارات امید مهر ص. پ: ۴۵۳

تلفن و دورنگار: ۲۲۳۴۵۹۵ همراه: ۰۹۱۵۱۷۱۰۳۶۰

فهرست

صفحه	عنوان
۷	مقدمه
۱۳	بخش اول
۳۹	بخش دوم
۷۰	بخش سوم

مقدمه

تازیانه ای از بهرام پس از شکست سپاهش در برابر لشکر تورانیان بر زمین می‌ماند، تانمودار ننگی باشد که در کل فاجعه گریبان پهلوان ایرانی را گرفته است. و بهرام برای آوردن تازیانه قصد برگشتن به میدان جنگ را دارد.

پس تازیانه نمادی است از مرگ، چندان که رمزی است از نام، سخن از گزینش مرگ است از میانه بودنی این گونه که دیگران راست. تازیانه بر جای مانده. به نشانه نواختی از بیداری، بر آدمی که مرگ را خیال انگیزتر و گوارتر از اینگونه بودن می‌داند. تازیانه ای بر جای مانده، نه تاجی و نه شمشیری، تنها چرمی با نامی بر آن کنده و دیگر هیچ. شینی چنین متخیل و با ابهام، چنانکه مرگ متخیل است و با ابهام، نیز همچنانکه منش بهرام با ابهام است. همچنانکه هویت پهلوانان ایران، که ضد پهلوانی عمل کرده اند، در ابهام فرو رفته است. در حرکت بهرام بسوی تازیانه گام های مرگ و زندگی توانمان شنیده می‌شود، و این آمیختگی اندوهبار، دردی عمیق از آدمی را عریان می‌سازد، که به هر گام با مرگ روبه روست و زندگی را پس پشت می‌نگرد. این آرزو و کشش و آن حاصل و رهایش توانمند.

سرداران سپاه شکست خورده ایران همچون «گیو» و دیگران او را از رفتن منع می‌کنند ولی بهرام سخن آنان را بر نمی‌تابد و از پی مقصود خویش قدم بر راه

می نهد. پس بهرام بر خویش تکلیفی می نهد، و دیگر بازگشتش از میدان شکست و تازیانه، رهایی خود او نیست، بلکه رهایی انسانی دیگر نیز در گرو رهایی اوست. اگر او تازیانه را باز یابد و به اردوگاه رسد، رهایی از مرگ را نیز آورده است. اما باز آمدنی نیست و دریغی هم نیست. زیرا بهرام این راه را به خود برگزیده است. این است که میان بهرام و رهایی شکست خوردگان فرقی عظیم است.

رهايي بهرام از اين گونه بودن است، و رهايي شکست خوردگان در همين گونه بودن. و در شباهت و مثالي، تداعي کننده نبرد آن پهلوانان و گردان سپاه هميشه پيروز حسين بن علي (ع) در صحراي تفديده کربلا که مرگ با عزت را بر بودني سراسر خفت و تنگ ترجيح دادند و با چنين مرگي مهر تأييد بر اصالت خاندان خود زدند.

تازیانه را در انبوه مردگان باز می یابد و باز می گردد. هویتی باز یافته در دل مرگ. در شبی پر رمز و راز باز جست نام اگر چه بر لبه نیستی. کار در حقیقت پایان یافته است. آنچه باید از تنگ برهد رسته است. پس باز گشتن با همه دشواریهایش مسأله ای نیست. و اندیشه بهرام را زیاد مشغول نمی کند. و به ناگاه شیبه مادینانی، اسب او را به سوی خود می کشاند. مادیانه عشق و زایش، اسب را به خود می خواند. اسب به عشق می رود، اما بهرام به مرگ، اسب به زندگی می رود، اما بهرام راه را بر او می بندد، و هر دو نیز بر این اراده خویش پای استوار می مانند. اما بهرام نیرومند تر است یا که داناتر، گویی مرگ است که اکنون داناتر است. اگر اسب دل برمی کند، بهرام چون دیگران می رست، و

اگر بهرام تنگ دل نمی شد، اسب می ماند. اما بهرام از تنگ دلی باره را پی می کند.

اگر رفتن بسوی تازیانه، بر فصل مشترک بودن و نبودن بود، اینک بازیافتن و بازگشتش فقط در طریق نبودن است. تنها مرگ چهره های خود را نشان می دهد، و سراسر دشت همه پر کشته است. تا اینکه از او سرکشان تورانی آگهی می یابند و نبردی دشوار روی می دهد. بهرام یک تته سپاهی را بسنده است. و ترکان از او می گریزند. شبی این گونه دردناک را به چنین دلیری می پیوندد، تا شب شکست، شب پیروزی گردد. اما پیروزی بهرام در باز جست نام، وزدودن تنگی است که بر او و دودمان پهلوانیش چیره شده است. از اینرو هنگامی که تورانیان به او حمله ور می شوند، یک تته و پیاده کاری می کند که بسیاری از پهلوانان ایران در این سیر شکست نگرفته بودند. پس از مدتی تژاو سر می رسد، و با ترکان گرد او را می گیرند. بهرام تا دم جان می رزمند، و دم به دم چهره مرگ را می خراشد، و دستهایش را قطع می کند. آنگاه تژاو پس پشت او بر می آید و تیغی از پشت بر شانه اش فرود می آورد. ترکان نیز چهره های مشخص مرگند و بهرام را در میان می گیرند. تا به راز جهان پیوندند. دژخیمش نیز بر او دل می سوزاند:

تژاو ستمکاره را دل بسوخت	به کردار آتش رخس بر فروخت
پیچید از او روی پر درد و شرم	به جوش آمدش در جگر خون گرم

گیو همان شبانه دژخیم را به کمند می گیرد، و پیش بهرام می آورد، که درحال مرگ است. تزاو به لابه و چاکری، جان خویش و ادامه بودن زبون و بی نام را از ایشان درخواست می کند. و بهرام را بر او دل می سوزد:

چنین گفت با گيو بهرام شیر که ای نسامور نامدار دلیر
 گرایدونگ از وی به من بد رسید همان روز مرگش نباید چشید
 سر پر گناهش روان داد من بمان تا کند در جهان یاد من
 اگر دژخیم به چنین زندگی خوار مایه ای دل بسته است، و آن را گدایی می کند، بهرام در نفی همین خوار مایگی و بی نامی است که مرگ را بر گزیده است. و استاد توس هم منش بهرام و هم سرزنش جهان را چنین می سراید:

عنان بزرگی هر آنکو بجست نخستین بیاید به خون دست شست
 اگر خود کشد، یا کشندش به درد به گرد جهان تا توانی مگرد
 گيو به آیین بزرگان دخمه ای می کند، و پیکر بهرام را به حریر چینی می آریند. خشما غمی آرام گرفته را به دخمه می نهند، و مویه منظومه بدرد بر می آید که:

سر دخمه کردند سرخ و کبود تو گویی که بهرام هرگز نبود
 آنگاه ایرانیان سوگوار و شکست خورده، شرمگین و دردمند از کردار خویش به ایران باز می گردند. نه پای آمدنشان در میدان رزم، و نه یارای بازگشتشان به سوی کیخسرو:

همه یاد کردند رزم فرود پشیمانی و درد و تیمار بود
 همه دل پر از درد از بیم شاه دو دیده پر از خون و تن پر گناه

این روح زنده است ۱۱

کیخسرو چندان از مرگ برادر خشمگین است و خوارشان می شمارد، که
میخواهد هزار تن از ایشان را به دار آویزد. و خود می گوید تنها شرم از یزدان
اورا از این کار باز می دارد.

سپه را همه خوار کرد و براند زمزگان همی خون به رخ برفشاند
در بار دادن به ایشان بیست روانش به مرگ برادر بخت
تاسرانجام رستم، ستون خرد و پهلوانی ایران نام خویش را نزد کیخسرو گروگان
می کند، تا از ننگ پهلوانان بگذرد، و آنان را برای بازجست هویت از دست
رفته، به کارکرد پهلوانی شان باز گرداند. همچنان که بهرام به گفته کیخسرو
چنین بوده است:

ز گفتار بد گوی وز نام و ننگ جهان کرد بر خویشن تار و تنگ